

بازکاوی ارکان تمدن اسلامی

محمد مهدی کریمی نیا^۱، مریم اشرفی^۲، مجتبی انصاری مقدم^۳

^۱ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول)

^۲ طلبه سطح چهار (دکتری) حوزه علمیه خواهران، گرایش فقه خانواده، مرکز عالی الزهرا (س) اهواز

^۳ دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، مدرّس دانشگاه و پژوهشگر

چکیده

در تحقیق حاضر با عنوان: "بازکاوی ارکان تمدن اسلامی" به بررسی برخی آموزه های دین که نقش اساسی در ایجاد تمدن بشری دارند پرداخته شده است. از آنجا که دین، برنامه ی زندگی و تمدن، نمود زندگی بشر است. بر آن شدیم که جنبه های تطابق این دو را بررسی کنیم. زیرا زمانی که تمدن مبتنی و منطبق بر دین باشد منشاء خیر و تعالی، و سعادت دنیوی و اخروی بشر خواهد بود. در این مجال سعی شده است دستاوردهای دین خاتم و نقش بی بدیل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، در شکوفایی و اشاعه ی فرهنگ و تمدن اسلامی، به عنوان برنامه و راهکاری ابدی برای زندگی مادی و معنوی بشر بررسی شود.

واژه های کلیدی: دین، عقلانیت، اخلاق، سیاست، معنویت، فرهنگ، تمدن

مقدمه

آثار پیشرفت بشر، در ابعاد مختلف، در جوامع نمود پیدا می کند، و تمدن، نماد پیشرفت جوامع است. تمدن، ارکانی دارد و بشر با اهتمام به هر کدام از این ارکان، و نیز با نوع نگاهی که به آنها داشته، توانسته است، نوعی از تمدن را بنا کند. در این تحقیق برآنیم که تأثیر دین بر ارکان تمدن و در نتیجه شکل گیری تمدن دینی(اسلامی) را مورد بررسی قرار دهیم.

۱. ارکان تمدن اسلامی

در ادامه به ارکان اصلی تمدن نوین اسلامی خواهیم پرداخت:

۱-۱. علم و عقلانیت

علم، مهمترین اساس تمدن بوده که انسان به ترقی و تولید آن آغازیده است. انسان طبعاً مدنی و تمدن آفرین بوده و پیشرفت تمدن، مرهون علم اوست. لذا در لغت لاتین، واژه ی تمدن، متضاد واژه جهل، نادانی و بدویت است. عوامل مادی و معنوی تمدن، بر محور علم استوار است (فصلنامه صباح، ۱۳۸۲، ص ۱۲۰). و علم نیز، در مقطعی عظیم از فرهنگ و تاریخ انسان، هویتی دینی دارد (پارسانیا، ۱۳۸۰، ص ۶۴). در نگاه دینی، بخشی از علم، از متن دیانت جوشیده است و حیات بشری، بدون بهره‌وری از هسته‌ی مرکزی دین-وحی از آن بخش، بی‌نصیب می‌ماند. این قسم از علم، هویتی آسمانی داشته و با وساطت انسان‌هایی که از قوه‌ی قدسیه برخوردارند، در دسترس همگان قرار گرفته است (همان، ص ۲۸). رابرت بویل(اولین کسی که تمایز میان عناصر شیمیائی و مواد مرکب را کشف کرد) می گوید: "علم، یک رسالت دینی است که عبارت از کشف اسرار صنع بدیعی که خداوند در جهان پدید آورده است. یعنی رسالت دین، کشف حقایق هستی است و علم می تواند در تحقق این رسالت دین کمک کند". و نیز به قول ماکس بلانک(دانشمندی که اسرار اتم را جست): "دین و علوم طبیعی، مشترکاً علیه الحاد می‌جنگند و برانگیزاننده‌ی آنها، همواره خدا بوده و خواهد بود" (شفیع مازندرانی، ۱۳۸۴، ص ۷۱).

علم اساس ترین رکن و لایه‌ی تمدن، از مهمترین دستاوردهای انبیای الهی و نیز در ابعاد مختلف، فرایند بعثت انبیای الهی بوده است. تمام انبیای الهی از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، یوسف، داود، سلیمان، ادریس و محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) دستاوردی مهم و زیر بنایی به نام علم وحی و علم الهی، برای بشریت داشته و به تناسب درک و کشش انسان ها و مقتضای زمان خود، به ترویج انواع علوم در عصر خویش پرداخته اند و اصولاً یکی از ابزارهای کاربردی آنها، تعلیم بوده است (فصلنامه صباح، ۱۳۸۲، ص ۱۲۲). قرآن کریم نیز در این باره می فرماید: «کَمَا ارْسَلْنَا فِیْکُمْ رَسُوْلًا مِنْکُمْ یَتْلُوْا آیَاتِنَا وَ یُزَکِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُکُمُ الْکِتٰبَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُعَلِّمُکُمْ مَا لَمْ تَکُوْنُوْا تَعْلَمُوْنَ» (بقره/۱۵۱).

آغاز علم در زمین که مهد تمدنهاست، به وسیله وحی الهی، به اولین انسان(اولین پیامبر الهی) بوده است. بر اساس نص قرآن و دیگر کتب آسمانی، آدم ابوالبشر، هم پیامبر است و هم ریشه‌ی انسان‌ها، که علم را از طریق وحی تلقی نموده و به تدریج آن را بسط داده است (فصلنامه صباح، همان، ص ۱۲۰). و نیز اولین آیه ای که به رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) به حسب روایات و تواریخ وارد شده است، آیه‌ی: "اقراء باسم ربّک" (علق/۱) است و این آیه، اولین آیه ای است که جبرئیل بر رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) خوانده است. و پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از اول به قرائت و تعلّم، دعوت شده است (خمینی، ۱۳۷۴، ص ۵۴).

قرآن کریم، در ضمن دهها آیه، مردم را برمی‌انگیزد تا در مسائل مختلف اخلاقی، تربیتی، اجتماعی و اصول اعتقادات بیندیشند و در پرتو علم و اندیشه و بینش صحیح، آرمانی را پذیرا گردند و هیچگاه چشم بسته، به مسلکی پای در نیندند (هیئت مؤلفان - ۱۳۶۱، صص ۵۰-۵۱). قرآن هم، منبع شریعت، برای هدایت حیات بشر است و هم، منبع معرفت است که الهام

بخش تلاش های فکری اوست. قرآن، عالمی است که هم تلاش فطری و هم تلاش اجتماعی بشر، هر دو در قالب کلی آن ریخته شده است (نصر، ۱۳۸۲، ص ۸۷). قرآن کریم می فرماید: «یرفع الله الذین امنوا و الذین اوتوا العلم درجات» (مجادله/۱۱)، "خداوند آنها را که ایمان آورده اند و کسانی را که دانش یافته اند به درجاتی برافروزد."

به جرأت می توان گفت، که در هیچ یک از ادیان و مکاتب، به اندازه ی اسلام، بر کسب معرفت و آگاهی یا دانش اندوزی و ژرف نگری تأکید نشده است. با نگاهی گذرا به منابع تفکر اسلامی، یعنی قرآن کریم، احادیث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه ی معصومی (علیهم السلام) می توان دریافت، که خداوند و اولیای او، پیوسته نه فقط مؤمنان، بلکه مشرکان، کافران و حتی پیروان دیگر ادیان را بر خردمندی و به کارگیری عقل دعوت می کنند؛ تا بدانجا که خداوند نه تنها از مؤمنان خواهان ایمان کورکورانه نیست، بلکه "توحید" یعنی بنیان ایمان را حاصل تعقل و علم ورزی می داند (ولایتی، ۱۳۸۳، ص ۶۷).

اسلام، مشوق برداشتن گام های بلند برای کسب دانش و به کارگیری آن است (مسجدجامعی، ۱۳۸۳، ص ۳۹۶). و مسلمانان در پرتو تعالیم اسلام و روی آوردن به علم و دانش، به سرعت در جنبه های مختلف تمدنی، اعم از هنر، معماری، صنایع مستظرفه، منسوجات، جغرافیا، کشتی سازی، دریانوردی، تجارت، سیر و سیاحت، اکتشاف، علوم، فیزیک، شیمی، پزشکی (طب)، نجوم و هیئت، گیاه شناسی و کشاورزی، آبیاری، موسیقی، خط، شهرسازی، کتاب و کتابخانه، علوم مذهبی و غیره، رشد کردند و پایه گذار تمدن درخشان اسلامی شدند. تا جایی که خاورشناسان درباره پیشرفت های عظیم مسلمانان در علوم مختلف، زبان به اعتراف گشوده اند. ویل دورانت، گوستاولوبن، گیوم و دیگران، از جمله خاورشناسانی هستند که به عظمت تمدن درخشان اسلامی و تأثیرات آن در اروپا و نقش مسلمانان در گسترش علوم معترفند. برای مثال گوستاولوبن فرانسوی درباره علل گسترش دین اسلام می نویسد:

"بساطت، سادگی و وضوح اصول عقاید اسلامی، به علاوه رفتار با خلائق به عدل و احسان، سبب عمده ای گردید که تمام روی زمین را تسخیر نماید و همین بساطت، وضوح و حسن رفتار بوده که به وسیله آن، اقوامی مثل مصریان که از زمان امپراطوری قسطنطنیه، پیرو مذهب مسیح بودند و به مجرد دعوت، به دین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، دیانت مسیح را ترک گفته، قبول اسلام نمودند. حال آنکه، از هیچ قوم مسلمانی، اعم از غالب یا مغلوب، دیده نشده که به واسطه دین مسیح، اسلام را ترک گفته باشد... اثر تمدنی و سیاسی اسلام، واقعاً شگفت آور است. کشور عربستان در عصر جاهلیت عبارت بود از چند ولایت کوچک و یک عده قبایل خودسری که همیشه با هم، در جنگ خانگی، قتل و غارت بودند. ولی در جریان یک قرن از ظهور پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، دامنه ی این دیانت از دریای سند تا اندلس وسعت پیدا نمود و در تمام این ممالک بیرق اسلام در اهتزاز بود، ترقیاتی که از هر حیث پیدا شد در حقیقت حیرت انگیز بوده است. و علت عمده ی آن، این است که اسلام کاملاً موافق است با قواعد و اصول طبیعی و از خواص این عقاید آن است که اخلاق عمومی را تصفیه کرده، عدل، احسان و تساهل مذهبی در آنها ایجاد می کند."

ویل دورانت، در تاریخ تمدن خود، پیدایش و اضمحلال تمدن اسلامی را از حوادث بزرگ تاریخ دانسته و بر این باور است که: "اسلام در مدت پنج قرن (۵۹۷-۸۱ ق/ ۷۰۰-۱۲۰۰ م) از لحاظ قدرت، نظم، گسترش قلمرو، اخلاق نیک، رشد سطح زندگی، قوانین منصفانه ی انسانی، تساهل دینی، ادبیات، تحقیق علمی در علوم، طب، فلسفه و غیره، پیشاهنگ جهان بود."

دانشمندان مسلمان، ریاضیات، طبیعیات، شیمی، هیئت و طب یونان را فراگرفته و به کمال رساندند و میراث یونان را که بسیار غنی تر شده بود به اروپا انتقال دادند. (جهانبخش، ۱۳۷۹، صص ۴۷-۴۸)

تمدن اسلام نه تنها ارثیه ی یونان را از انهدام و فراموشی نجات داد و آن را اسلوب و نظم بخشید و به اروپا داد، بلکه پایه گذار شیمی آزمایشی، فیزیک، جبر، عم حساب به مفهوم امروزی، مثلثات فضایی، زمین شناسی، و جامعه شناسی گردید (همان، ص ۵۰). پزشکان مسلمان پانصد سال تمام، پرچمدار طب جهان بودن. معماری اروپا، تجدید رونق سفالگری هنری ایتالیا و فرانسه، آهنگری و شیشه گری و نیز طلا سازی ایتالیا، زره بافی و اسلحه سازی اسپانیا، همه از صنعتگران مسلمان الهام گرفتند (همان، ص ۴۸).

گوستاولوبین فرانسوی می گوید: "تا مدت پانصد سال، مدارس اروپا روی کتب و مصنوعات مسلمین، دائر بودند که اروپا را از لحاظ علم، عمل و اخلاق، تربیت کرده، داخل در طریق تمدن نمودند، ما وقتی که به تحقیقات علمی و اکتشافات فنی آنان، نظر می افکنیم می بینیم هیچ ملتی نیست که در این مدت کم، بیشتر از آنان ترقی کرده باشد." و نیز دکتر ماکس میرهوف درباره ی عظمت تمدن اسلامی می نویسد: "ذخایر علم و دانش ملل اسلامی، اکنون رفته رفته، آشکار می گردد و مورد استفاده ی عموم قرار می گیرد." (قربانی، ۱۳۷۲، صص ۱۹-۲۰)

مرحوم علامه طباطبایی (ره) می فرماید: علم مقدمه ی عقل و وسیله ای به سوی آن است؛ چنان که خداوند فرمود: "و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون" (عنکبوت/۴۳) و عقل شریفترین نیرو و یکی از دو حجتی است که خداوند برای هدایت بشر قرار داده است که سعادت او نقش ارزنده ای ایفا می کند. و به همین دلیل، در آیات و روایات، از جایگاه والایی برخوردار است. قرآن کریم، انسانها را با بیان های مختلف، به فکر و خردورزی دعوت و بی اعتنایی به تعقل را شدیداً توبیخ و مذمت کرده، تا آنجا که افراد گریزان از اندیشه و تعقل را، پست ترین جنبندها شمرده است (فصلنامه صباح، شماره ۶-های ۹-۱۰، ص ۴۷). برای آنکه، انسان به کشف اسرار طبیعت، توفیق یابد و از آن سود ببرد. و نیز برای آنکه تسلط خود را بر زمین با اسلوب حکیمانه تحقق بخشد، ناگزیر است، عقل و اندیشه را به خدمت گیرد. عقل، قدرت تشخیص و تمیز انسانی است که به صورت فطری و بدیهی ابتدائاً در همه وجود دارد (مسجد جامعی، پیشین، ص ۴۴۴). اما این بدان معنا نیست که عقل به تنهایی، بتواند انسان را به سرمنزل مقصود و سعادت واقعی رهنمون سازد. سعادت انسان در گرو دینداری و دل سپردن به مکتب پیامبران است. مراد از عقل در کلام خدای متعال، ادارکی است که با سلامت فطری انسانی، حاصل می شود (فصلنامه صباح، شماره های ۹-۱۰، ص ۴۷).

انبیاء و پیامبران الهی، مبعوث شده اند تا گنجینه های عقول بشری را شکوفا، و ادای میثاق فطرت را از انسانها مطالبه مبعوث کرد مطالبه کنند. چنانچه حضرت علی (علیه السلام) فرمود: "خداوند پیامبران را در بین انسانها مبعوث کرد و رسولان خود را پی در پی فرستاده است تا ادای پیمان فطرت را از آنها مطالبه کنند و نعمت های فراموش شده ی الهی را به یاد آنها آورند و گنجینه های عقل ها را شکوفا سازند، آیات و نشانه های قدرت الهی را به آنها نشان دهند." (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ص ۴۹)

گسترش و پیشرفت جوامع بشری، همگام با رشد و تکامل عقل انسانهاست. اسلام نه تنها مانع رشد و پیشرفت عقل نشده، بلکه در تکامل و فزونی آن کوشیده است (مسجد جامعی، پیشین، ص ۴۱۴). اسلام هنگامی درخشید که شعار ادیان دیگر، به ویژه مسیحیت، این بود که: "چراغ عقلت را خاموش نگهدار و بدانچه به شما گفته می شود کوکوران ایمان بیاور." ولی قرآن با صراحت اعلام می دارد: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» (بقره/۲۵۶) "اجباری در دین نیست، راه نیک بختی از گمراهی، آشکار است." اندیشه ی راه یابی به معنای باطنی، امور را در جای جای اسلام، در دین، فلسفه، علم و هنر می توان دید (نصر، پیشین، ص ۷۸).

به خاطر اهمیت عقل، در حفظ و تعادل قوا، اسلام در تمام قوانین خود، جانب عقل را (که سرشت آن، پیروی از حق نهفته است) لحاظ نموده، از این رو از هرچه که موجب فساد عقل گردد، به شدت جلوگیری نموده است. آسیب دیدن عقل، موجب برهم خوردن تعادل قوا و مآلاً، خدشه در عرفان حق است. که با تضييع شناخت حق، هدف نهایی اسلام، یعنی سعادت انسان، از بین خواهد رفت. بنابراین، روش اسلام، اهتمام ورزیدن به پیروی از حق است (میرمدرس، ۱۳۸۰، ص ۲۱۶).

تمدن اسلامی، در حقیقت همان تمدن عقل می باشد، نه هوی و هوس (مدرسی، ۱۳۷۹، ص ۳۱). چنانچه عقل تشخیص دهد که کاری محبوب خداوند و موجب خشنودی اوست، می توان با انجام آن به نیت تقرب و در مسیر قرب گام برداشت. تأمین مصالح جامعه اسلامی، کمک به محرومین و مستضعفین فرهنگی و اقتصادی، ایجاد حکومت اسلامی و برقراری قسط و عدل؛ جهت فراهم شدن زمینه ی تکامل بیشتر برای انسانها، ترویج ارزشهای اخلاقی، تعلیم و تعلم آنهاست، که هر یک مصادیق و مقدمات فراوانی دارند؛ از قبیل احکام مستقل عقل در تعیین راه تقرب (مصباح، ۱۳۷۸، ص ۱۵۶).

پروفسور مون تت (از فلاسفه غربی)، خصوصیت عقلانیت اصول عقاید اسلامی، امتیازات و مزایایی را که در فعالیت های تبلیغاتی، در بر دارد را مطرح نموده است، و در این باره می گوید: "اسلام، دینی است، اساساً عقلانی و در حد اعلای معنی کلمه، چه از نظر مبدا و ایدئولوژی، و چه از نظر تاریخ. تعریف و اصطلاح عقلانیت، به عنوان سیستمی فکری که عقاید دینی را بر اصولی که به وسیله ی عقل تأیید شده اند آشکار می کند، کاملاً بر اسلام تطبیق می نماید. برای یک مسلمان، اصول دین اسلام خلاصه می شود در اعتقاد به وحدانیت خدا، رسالت پیامبرش و...، سادگی و روشنی این تعالیم قطعاً از قوی ترین عوامل مؤثر، در پیشرفت فعالیت های دینی تبلیغاتی، در اسلام است. اصولی با این کمال، تا این اندازه خالص و عاری از پیچیدگی های کلامی و فکری و نتیجتاً تا این اندازه سهل الوصول و قابل درک، در حقیقت واجد قدرتی عالی برای نفوذ و راه یافتن در وجدان بشر می باشند (ثواقب، پیشین، ص ۴۷).

اسلام، معتقد است؛ اگر سطح عقلی انسان فروتر از حد شایسته باشد، تمدن رنگ جهل و عقب ماندگی معنوی به خود می گیرد. و اگر سطح عقلی انسان، فراتر از تعقل یا مافوق عقل باشد، تمدن رنگ ترقی، شکوفایی و پیشرفت به خود می گیرد (مدرسی، پیشین، ص ۳۰۰). و این تأکید و توجه بی نظیر اسلام به عقل است که دانشمندان غربی را به اعتراف واداشته است، تا جایی که جرج ساترن (از محققان غربی) می گوید: "خورشید تمدن و دانش، از مشرق درخشیده و مردم مشرق به تمدن ما یآوری بزرگی کرده اند." (هیئت مؤلفان، پیشین، ص ۴۹) و این ناشی از تطابق اسلام با عقل است، زیرا تا دین منطبق بر عقل نباشد، محال است موجب آبادانی عالم گردد (مسجد جامعی، پیشین، ص ۴۸۷).

۲-۱. اخلاق

اخلاق، به عنوان راهی برای قانون مند ساختن رفتار در جوامع، پنداشته شده است. اخلاق، عکس العمل هایی است، نسبت به مشکل همکاری در میان افراد یا گروه های رقیب، و هدفش فرونشاندن نزاع های است که ممکن است، در ظروف اجتماعی رخ دهند (خرمشاهی، صص ۵-۶). اخلاقیات، اموری کلی محسوب شده اند به این معنا که؛ قواعد و حدود (حمایتی) آن به همه ی ابناء بشری توسعه می یابد. گفتگوهای اخلاقی، دقیقاً به خاطر اینکه روشی عقلانی برای حل مناقشات اجتماعی است، بر قدرت و اجبار برتری دارد (خرمشاهی، همان، ص ۹).

ضمیر اخلاقی، در مراحل تکامل خود که پیش می رود، علت پیدایش ضمیر اجتماعی می گردد و به وسیله ی آن انسان به خوبی، احساس می کند که وابسته ی به جماعتی است و باید آن را دوست بدارد و محترم بشمارد. اخلاق عبارت است از؛

همکاری فرد با عموم، همچنین همکاری و تعاون هر دسته ای با دسته و اجتماع بزرگتر. به این ترتیب، باید گفت: پیدایش مدنیت، بدون اخلاق امکان پذیر نبوده است (دورانت، ۱۳۷۰، صص ۴۶-۴۷).

اخلاق، جهت جامعه ی افراد مختلف ملل و تنها سلسله ای است که افراد را به یکدیگر مربوط می نماید. چیزی که هست این شالوده ی مستحکم در ملل مزین شده است به سرپوش زیبایی از ادراکات عالییه، و به واسطه ی این سرپوش زیباست که یک جامعه به تمدن و ترقی معرفی می شود (گوستاولوبن، ۱۳۷۷، ص ۱۲۳). سن سیمون (از متفکران غربی) می گوید: "هیچ جامعه ای بدون عقاید مشترک وجود ندارد و اخلاق پیوند ضروری هر جامعه است. اقتصاد، حیات اخلاقی و حیات معنوی، با هم جنبه های فعالیت جمعی مردمان هستند." (فراستخواه، ۱۳۷۷، ص ۱۲۳)

ترقیات، تنزلات، فتوحات، انقلابات، پیشامدهای تاریخی و تمام اطوار مختلفه، که در دوره های تاریخی اقوام دنیا و حیات اجتماعی آنها موجود است، نتیجه اخلاق ملت، اثرات حتمی و روحیه ی خود آنهاست. اخلاق خصوصی ملل است که پشت تمام آن چیزهایی که مردم آن را علت مقدرات ملل تصور می کنند، ایستاده است و موجود است و پس از تعمق و استقصاء واضح می شود که غیر از اخلاق ملی آنها، هیچ چیزی علت حوادث تاریخی نیست (گوستاولوبن، همان، صص ۴۰-۴۱).

اصولاً در هر جامعه یا تشکل اجتماعی، هنگامی که اخلاقیات رشد می کنند و مردم آن اجتماع، اصول اخلاقی را محترم می شمارند، جو اعتماد، زمینه ی توسعه ی ارتباط را فراهم می کند و گسترش دامنه ی ارتباطات، به نمایان شدن فرهنگ می انجامد.

با شکل گیری بستر فرهنگی مساعد و ایجاد زمینه تفاهم، انسان برای حفظ و تقویت تفاهم در نظام اجتماعی خود، ناچار از قانون مندی است. اقدامی که توسل بدان، نشانه ی حرکت اجتماعی به سوی مدنیت است.

در صورتی که اگر جامعه ای متمدن، قانون مند و با فرهنگ، حتی فرهنگ واحد و منسجم "اصول اخلاقی" را در نظر نگیرد قادر به ادامه ی مسیر مدنیت نخواهد بود. یک تمدن، برای حفظ موجودیت خود میان این مؤلفه (اخلاق)، با دیگر مؤلفه های تمدن ساز، بایستی تعادلی منطقی برقرار کند. تعادلی که در تاریخ اسلام، با هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه برقرار شد. هجرت مسلمانان، به واقع هم هجرت از مأوا و مسکن اجدادی بود و هم رهایی از خلق و خوی جاهلی حاکم بر مکه، و به طور کلی، حجاز و پرورش فضائل اخلاقی در محیط جدید، یعنی مدینه النبی (ولایتی، پیشین، صص ۴۱-۴۲). دین نگه دارند و ضامن اخلاق فاضله در جامعه و علت اساسی جلوگیری از هوی و هوس های انسانی و مانع از، از هم پاشیدن شیرازه ی جامعه است (مسجد جامعی، پیشین، ص ۴۱۱).

اهمیت اخلاق و تزکیه نفس بر کسی پوشیده نیست. اصلاح انسانها، جوامع مختلف، نجات آنها از مشکلات و مفاسد اجتماعی، جنگها و خونریزها و ...، تنها در پرتو ترویج اخلاق صحیح و دعوت انسانها به آراسته شدن به فضایل اخلاقی میسر است. در قرآن کریم نیز از تزکیه، به عنوان هدف از بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، در کنار تعلیم کتاب و حکمت یاد شده است. «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» (جمعه/۲) "رسولی از خودشان برانگیخت، تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را پاکیزه کند و کتاب و حکمت بیاموزد. هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند." پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز، هدف از بعثت خود را تتمیم مکارم اخلاق ذکر فرموده است: "انی بعث لاتمم مکارم الاخلاق"، "من برای اتمام فضائل اخلاقی مبعوث شده ام." (مصباح، پیشین، ص ۱۸)

نتیجه ی مطلوب و هدف نهایی انسان، کامل ترین چیزی است که نفس بدان گرایش داشته و می تواند در میان مراتب مختلف خود، به آن توجه نموده، آن را انتخاب و به انگیزه ی وصول به آن، افعال متناسب با آن را انجام دهد. می توان گفت؛ هدف مطلوب و نهایی انسان، در نزدیک شدن هر چه بیشتر به سرچشمه ی هستی و کمال، یعنی قرب الهی است (پیشین، ص ۱۴۵). برخیمعتقدند؛ فعل اخلاقی مساوی است با فعل دینی. یعنی فعل اخلاقی، از احساسات خداپرستانه ای که در هر انسانی به طور فطری هست، ناشی می شود و انگیزه و هدفش فقط رضایت خداوند است (مطهری، ۱۳۸۰، ص ۱۳). هدف اخلاق از نظر اسلام، سعادت و کمال ابدی انسان، یعنی تقرّب به خداوند است که در دستیابی به این هدف، نیتّ تقرب نقش اساسی دارد (مصباح، همان، ص ۴۳).

ویل دورانت (از مورخین و خاورشناسان غربی) درباره ی تأثیر قرآن در فرد و اجتماع و این که مسلمانان در پرتو تعالیم قرآن، توانستند به پیشرفت تمدن چشمگیری نائل شوند، می نویسد: "اخلاق و فرهنگ مسلمانان به برکت قرآن ترقی کرده عقولشان را از اوهام و خرافات و از ظلم و خشونت رهایی داده مردم زبون را حرمت و عزت نفس بخشیده و در جامعه ی مسلمانان، عدالت و تقوایی به وجود آورده که در هیچ یک از مناطق جهان نظیر شبیهی نداشته است. در عین حال، آنها را به توسعه و ترقی براگیخت که از عجایب تاریخ بود." (ثواقب، همان، ص ۴۶)

آری، اسلام یک جامعه ی انسانی واحد پیدی خواهد آورد که در آن، همه در اطاعت از معیارهای اخلاقی و دینی، شریکند و همه مستحق حمایتی هستند که در آن، معیارها نهفته است (خرمشاهی، مقاله اخلاق و دین، ص ۳۵).

۳-۱. سیاست

انسان، در نظام زندگی و معیشت دنیوی، نیازمند به علم اخلاق و سیاست است تا در پرتو آن نفس خود را تهذیب، اخلاق را تکمیل، منزل و شهر خود را تدبیر و ارده نماید. انبیاء (علیهم السلام) بشر را به "اخلاق فاضله" راهنمایی، و به تدبیر منزل و تنظیم امور اجتماعی آگاه می کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ص ۴۳). درک گسترده تر و ژرفتر از تاریخ و تمدنها به وضوح نشان می دهد که سیاست و دین، به نحوی گریز ناپذیر با یکدیگر مربوطند و دین دست کم همان اندازه که از سیاست تأثیر می پذیرد، بر سیاست تأثیر می گذارد (الیاده، همان، ص ۵۴۸).

سیاست، سمت و صورت تمدن یا دین را تعیین نمی کند، سیاست چیزی جز یک نقش و کارکرد خاص در طیف وسیعی از فعالیت های جامعه بشری نیست، و همان طور که ماکس وبر (از متفکران غربی) اشاره کرده است، همواره مقهور نیروهای دینی ای است که از حوزه ی کنترل خارجند (همان، ص ۵۵۶).

در اکثر فرهنگ ها و در طول بخش اعظم تاریخ بشر، رابطه ی میان دین، به عنوان عامل تأمین و تضمین مشروعیت، و سیاست به عنوان نگهبان اقتدار دنیوی در حکومتی که باید از آزمون دینی سرافراز بگذرد، مورد تأیید و تصدیق بوده است. و ادیان نیز دست کم تا حدودی بر قابلیتی که برای شکل دادن و مشروعیت بخشیدن به جوامع-بالضروه دارای اقتدار سیاسی- و نوسازی و اصلاح آنها داشته اند، مورد ارزیابی قرار گرفته اند (پیشین، ص ۵۵۷).

اسلام، یک نظام است، یعنی یک نظام مشخص اجتماعی، یعنی دین دارای حکومت است. اسلام، در اساس خود هم دین را دارد و هم دولت را. ملاصدرا (صدر المتالهین) می فرماید: "سیاست از شریعت قابل تفکیک نیست و در هر حال سیاست باید تابع شریعت باشد. فنهایه السیاسه، هی الطاعه للشریعه". رابطه دین و سیاست، جدا از نحوه ی رابطه ی میان دانش و ارزش، علم و دین و سیاست، نیست. یعنی نحوه ارتباطی که بین آنها است در چگونگی پیوند دین و سیاست تأثیرگذار است. همچنین دانیل پایپز، اسلام را یک "نیروی سیاسی خودمختار" می نامد و می گوید: "اسلام، برخلاف مسیحیت، حاوی برنامه

ای کامل برای اداره جامعه است. اسلام، هدف های دقیقی تعیین کرده است که تمام مسلمانان باید در راه آنها گام بردارند و قاعدی هم که برای آنها لازم است، ضعیف کرده است." (مسجد جامع، پیشین، ص ۴۰۰)

امام خمینی (ره) می فرماید: اسلام دین سیاست است، دینی است که در احکام آن، در مواضع آن، سیاست به وضوح دید می شود. هر روز در محله ها، اجتماع و رسیدگی به اوضاع شهر در هر هفته، یک اجتماع بزرگ (نماز جمعه) در شهرها، برای بررسی اوضاع شهرستان ها و بالاتر، در هر سال دو اجتماع بزرگ (دو عید)، برای بررسی اوضاع کشورها، و در هر سال یک اجتماع بزرگ از تمام ممالک اسلامی برای حج و آن موافقی که در حج است. اجتماعات در آنجا، برای رسیدگی به اوضاع تمام کشورهای اسلامی است. تمام این مسائل سیاسی است و مسائلی است که باید، مسلمین به آن توجه داشته باشند (جوادی آملی، همان، ص ۱۸۲). زیرا به مقتضای "من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین، فلیس بمسلم" که به طور فراوان نقل شده است، عدم دخالت در تنظیم حیات اجتماعی انسانها، انحراف از جاده ی اسلام است (علامه جعفری، ۱۳۷۸، ص ۲۹۹). امام خمینی (ره) می فرماید: "انقدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده است، در عبادات وارد نشده است. شما از پنجاه و چند کتاب فقه که ملاحظه می کنید، هفت، هشت تایش کتبی است که مربوط به عبادات است، باقیش مربوط به سیاست، اجتماعات، معاشرات و این طور چیزهاست." (خمینی، ۱۳۷۴، ص ۵۰)

به لحاظ سیاسی، شریعت حاوی تعالیم مشخصی است که بنیاد نظریه ی سیاسی اسلام را تشکیل می دهند. از منظر اسلامی، در نهایت، خداوند تنها قانون گذار است. آدمی، قدرت وضع قانون در خارج از دایره ی شریعت را ندارد. باید قوانینی که خدا برایش فرو فرستاده است، تبعیت کند. بنابراین، از منظر شریعت، حکومت مطلوب، فاقد قدرت قانون گذاری، به معنای اسلامی کلمه است. وظیفه ی حکومت مطلوب، نه وضع قوانین، بلکه اجرای قانون الهی است. لذا واقعیت اساسی، همان وجود شریعت الهی است که باید در جامعه اجرا شود (نصر، پیشین، ص ۱۴۵).

اسلام، دین را به عنوان قانون اساسی زندگی فردی-اجتماعی، در تمام شؤون فرهنگی، اقتصادی، نظامی و ... می داند، که آن را به منظور قیام مردم به قسط و عدل که از ارکان اصیل صلح جهانی است، معرفی می کند «...لیقوم الناس بالقسط» (حدید/۲۵) و پیام-آوران الهی، در این راه صعب العبور، از ایثار نفس دریغ نکردند و برای شکوفایی صلح جهانی و عادلانه، شهادت در راه خدا را، استقبال فرمودند: «و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر، فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا ما استکانوا و الله یحب الصابین» (آل عمران/۱۴۶) (جوادی آملی، پیشین، ص ۱۸۲).

قانون اسلام، در تمدن جهان پیشقدم همه ی قانون هاست که با عملی شدن آنها، مدینه ی فاضله تشکیل می شود. در چندین قرن، ممالک بزرگ اسلامی، با عملی نمودن نیمه قانون اسلامی، بهترین کشورها را تشکیل و بالاترین تمدن را به جهان، نشان دادند. خوب است، دست کم، کتاب گوستاولوبن و کتاب تاریخ تمدن اسلام را ببینید، با آنکه در آن کتابها نیز از تمدن اسلام خبری نیست مگر به قدر فهم مصنف آنها خیلی ناقص تر از آن است که تمدن اسلام را بفهمند، آنها و مانند آنها، از تمدن اسلام، طاقهای نقاشی، ظروف چینی، بناهای مرتفع و پرده های قیمتی را فقط می فهمند، با آنکه اینها و صدها مانند اینها، در تمدن اسلام جزء، حساب نمی آیند (خمینی، ۱۳۷۴، ص ۱۲).

اسلام، به خصوص در روزگار ما، به معنای یک واقعیت تمدنی و تاریخی و بخشی از دنیای فعلی محسوب می شود. در عین حال، اسلام دینی است هم در سطح فردی و هم در سطح جمعی، این دین یک تمدن، یک سنت، یک تاریخ و یک سامانه ی سیاسی است، تصور اسلام، به عنوان سامانه ای نهادی و تاریخی، تصویری نسبتاً جدید است. اسلام به عنوان واقعیتی در عین حال انسانی و الهی- (دین و دولت)، (دین و مدنیت) و (دین و حکوت)- انسانهاست (علمداری، ۱۳۸۱، ص ۲۴۲).

۴-۱. معنویت

ارزشهای معنوی، شامل وجوه اعتقادی فرهنگ از جمله دین است. اداره ی جامعه، تعیین وظایف، اجرای تکالیف، پیشرفت و توسعه، بدون توجه به مبانی اعتقادی و اصول معنوی، ممکن نیست. اسلام با عالیترین شیوه، امور مادی و معنوی را با هم جمع کرده و بنای معتدلی از این جهات پایه گذاشته است. در نظام اسلامی، عملاً آدمیان در رابطه با خدا و در اجرای وظایف شخصی و اجتماعی، کوشش می کنند و در برپایی حکومت و اقامه ی عدل و قسط و در هدایت جامعه و اداره ی امور عمومی، تلاش می ورزند. اسلام به ابعاد مادی و معنوی وجود انسان توجه می کند و بر ارزشهای ازلی در ایجاد و پرورش زندگی در این دنیا و تدارک زندگی در جهان آخرت، تأکید می کند (مسجد جامع، پیشین، ص ۳۹۶).

امام خمینی(ره) می فرماید: تمام قوانین بزرگ اسلام، دارای دو جنبه است که هم نظر به حیات مادی فراهم ساختن ساز و برگ آن دارد و هم نظر به حیات معنوی و ساز و برگ آن، مثلاً دعوت به توحید و تقوی که بزرگترین دعوتهاست، در اسلام چنانچه تهیه ی ساز و برگ زندگانی معنوی را می کند، در زندگانی مادی در کمک کاری به نظم کشور، حیات اجتماعی و اساس تمدن، دخالت کامل دارد. یک توده اگر با توحید و تقوا بودند چنانچه روح آنها بزرگ و کامل می شود، کشور آنها نیز با عظمت و زندگانی اجتماعی و سیاسی آنها نیز با عظمت می شود. قانون مالی مثلاً در اسلام که برای اداره ی کشور و رفع احتیاج زندگانی مادی وضع شده، به طوری وضع شده است که هم جنبه ی زندگانی معنوی آن منظور است و هم کمک کاری به زندگانی معنوی او می کند. از این جهت در دادن بیشتر مالیاتها، قصد تقرب به خدا که به واسطه ی آن زندگانی معنوی تأمین و روح انسانی، بزرگ می شود، شرط شده است. و همین طور قانون نظام قضا و دیگر قوانین.

قانون نظام در کشورهای اسلامی جهان، گو که عظمت به کشور می دهد، لکن حیات معنوی را به طوری ساقط می کند و روح را از معنویت می اندازد که گفتنی نیست. لکن نظام اسلام، در عین حال که عظمت کشور را بهتر اداره می کند، کمک کاری بزرگ به زندگانی معنوی می کند. چنانچه خداوند، این معنا را گوشزد کرده است "و کشتگان در راه خدا را به زندگانی جاویدان و ناز و نعمت در پیشگاه خود دعوت کرده است."

اسلام، زندگانی مادی و معنوی را بهم آمیخته و هریک را کمک کار دیگری قرار داده است. چنانکه، قانون شناسان این معنا را خوب می دانند. و این یکی از بزرگترین شاهکارهاست که از مختصات این قانون است و در قانون های آسمانی دیگر، به ناچار کم و بیش بوده است (خمینی، ۱۳۷۴، صص ۱۷-۱۸).

هدف، در تمدن اسلامی، که بر عقل قوام یافته در نهایت معنوی است. بنابراین؛ رنج حرکت فعالیت این انسان متمدن، تنها به خاطر ماده نیست تا هدف آن مادی محض باشد. بلکه هدفی معنوی و روحانی است. به تعبیر دیگر، هدف در این تمدن، توجه به خدا و رسیدن به خشنودی او است، همان هدفی که عقل نیز به آن اشاره می کند (مدرسی، پیشین، ص ۳۰۱).

معنویت از پیام های اسلام است که تأثیر ظاهری آن را در بسیاری از جلوه های جامعه و تمدن اسلامی می توان دید (نصر، پیشین، ص ۱۶۳). پیامبر (ص) علاوه بر اینکه، رهبر انسان ها و بانی یک تمدن نوین است، کمال ناموس بشری و اسوه ی حیات معنوی اسلام نیز هست (همان، ص ۱۲۰).

۵-۱. فرهنگ

عرصه فرهنگی، عمیق ترین و ذهنی ترین عرصه فعالیت هر سیستم اجتماعی است. پایدارترین رفتارها و کارکردهای عناصر اجتماعی، از فرهنگ جامعه ریشه می گیرند (پور غزت، ۱۳۸۲). و تمدن، همواره با واژه ی فرهنگ در یک ردیف قرار می گیرد. برخی اندیشمندان آنها را مترادف و تمدن را صورت پیچیده تر فرهنگ قلمداد کرده اند. در نگاه بعضی افراد، حوزه ای از پدیده های انسانی، فرهنگ و حوزه دیگر تمدن است (فصلنامه صباح، همان، ص ۱۲۰).

کاسریر، در مورد دین و فرهنگ مشرقیان، که به قول ویل دورانت، گاهواره ی تمدن است چنین می نویسد: مشرقیان، افزون بر استعدادهای عام، که نوعاً در همگان هست، سرمایه و دستمایه های خاص و پس اندازهای غنی نیز دارند. این پس اندازها که در واقع به همه ی انسانیت متعلق می باشد، به عللی بیشتر نزد مشرقیان بوده است. اسطوره ها، نمادهای فرهنگی و دین، میراثهای شرقی بشر است. اینها خاطره ی قومی و حافظه ی تاریخی مشرقیان است. انکار این میراثها و خاطرات، انکار قرنهای هزاره تمدن، فرهنگ، ذوق، نبوغ، قریحه و قابلیت های انسانی است (کاسریر، ۱۳۶۷، ص ۱۹).

فرهنگ، به عنوان یکی از ارکان تمدن و تأثیرپذیر از دین، با ظهور ادیان جلوه های خاصی به خود گرفته و توانسته است، در شکل گیری تمدنهای عظیم مؤثر باشد. استانلی ال. جکی، در مورد فرهنگ مسلمانان می نویسد: "در حدود کمابیش یک قرن پس از هجرت، جهان اسلام یک موجودیت فرهنگی عظیم داشت." (الیاده، ص ۲۲۰) فرهنگ و تمدن اسلام به قدری پیش رفت که در اواخر قرون وسطی، از جانب بازرگانان و ثروتمندان غربی، میلی راستین برای برخورداری از مزایای مادی تمدن اسلام، و از جانب دانشوران و پژوهشگران میل برخورداری از ثمرات فرهنگی آن وجود داشت (حلبی، ۱۳۷۲).

تأکید قرآن بر نوشتن و سوگند یادکردن به قلم از سوی خداوند: «تَوْنُ و الْقَلَمُ و مَیْسُطْرُون» (قلم/۱)، خود یکی از جنبه های مهم پیشرفت فرهنگ و تمدن اسلامی است، تا جایی که باعث یک پارچگی فرهنگی مسلمانان شده است. چنانکه بررسی و مطالعه ی سیر شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی، بدون بحث و پژوهش درباره ی چگونگی پیدایش و مسئله ی آشنایی مسلمانان با کتابت و امر نگارش، ناقص خواهد بود. دلیل چنین حکمی در گفته ی یکی از خاورشناسان به درستی آمده است: "بدون اختراع و صدور کاغذ، زندگی فرهنگی اولیه ی مسلمانان، هرگز توسعه، غنا و تنوعی را که پیدا کرد، به دست نمی آورد." (ولایتی، ص ۷۵)

۶-۱. حاکم و حکومت

به یقین، حکومت در دین نقشی ارزشمند دارد و نیز از آن حیث که در اعمال نظر دین نسبت به امور اجتماعی مردم سهم بسزایی دارد، از جایگاه مهمی برخوردار است. لذا نگرش دین به حکومت تنها از آن جهت نیست که برای رسیدن به بعضی اهداف، بهتر است از حکومت کمک بگیرد، بلکه آن را امری می داند که بی آن به بسیاری از اهداف عمده ی خود در عرصه های فردی و اجتماعی دست نمی یابد.

روشن است که ابزار بودن حکومت برای نیل به اهداف عمده ی دین و اینکه حکومت هدفی مستقل نیست، از اهمیت نقش آن نمی کاهد، چون از منظر دین، حکومت تنها راه دست یابی به اهداف فردی و اجتماعی است و برای آن همتا و جایگزین مطمئنی وجود ندارد. بنابراین، ارزش عملی حکومت و مدیریت جامعه در تعالیم دین بسیار مهم و حیاتی و فراتر از یک امر جنبی و کم فایده است (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۲۲).

در متون مقدس اسلامی، به ویژه قرآن و نهج البلاغه، حکومت به عنوان ابزاری جهت تحقق دو هدف اساسی پیامبران، یعنی عبودیت و عدالت، مطرح شده است. از این رو است که حضرت علی (علیه السلام)، حکومت جاهلی را عامل تحقق اهداف شیطان و حکومت اسلامی را ابزاری برای تحقق عبودی الهی، معرفی می کند. (عُصِيَ الرَّحْمَنُ وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ وَ خُذِلَ الْإِيمَانُ... اطاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ وَ وَرَدُوا مَنَاهِلَهُ) (نهج البلاغه/خ/۲)، (خدا را گناه می کردند و شیطان را یاری، و ایمان خوار و ذلیل بود... همگان از شیطان پیروی و راه او را طی می کردند و از آبشخورهای او آب می خوردند). عکس این قضیه همان بود که پیامبران دنبال می کردند. چنان که وقتی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ظهور کرد، چنین وقایعی اتفاق افتاد و پایه های ایمان استوار گشت و شبهات خردستیز، از میان رفتند (قنبری، ۱۳۸۳، صص ۱۴۱ - ۱۴۲).

از منظر دین، حکومت و مدیریت جامعه، تنها از آن مدیر و مدبّر مطلق هستی است؛ (إِنَّ الْحَكَمَ إِلَّا لِلَّهِ) (یوسف/۴۰)، نیز تنها کسانی می توانند عهده دار این سمت شوند که از سوی پروردگار (به صورت مستقیم یا غیر مستقیم) برگزیده شوند و در مسیر حکومت الهی گام بردارند. در پرتو تحقق این اصل، مردم از قوانین و دستورات الهی که حافظ مصالح واقعی انسان است، بهره مند می شوند و در لوای حکومتی به سر می برند که مبنای تصمیم گیری ها و سیاست هایش، دین و تعالیم آن است (جوادی آملی، پیشین، ص ۲۳).

هدف حکومت اسلامی همانا دو چیز است، اول: انسانها را به سمت "خلیفه الله" شدن راهنمایی و مقدمات سیر و سلوک آنها را فراهم کردن. دوم: کشور اسلامی را مدینه ی فاضله ساختن، مبادی تمدن راستین را مهیا نمودن و اصول حاکم بر روابط داخلی و خارجی را تبیین کردن، می باشد. نصوص دینی اعم از آیات قرآن، متون احادیث و نیز سیره معصومان و پیشوایان الهی، گرچه حاوی معارف فراوان و نکات آموزنده ی زیادی است، لیکن عصاره آنها همان دو رکن یاد شده است (بنیان مرصوص، ۱۳۸۳، ص ۳۳۵). به بیان فنی، اسلام نه نوعی یزدان سالاری بلکه شریعت سالاری، یعنی جامعه ای تحت شریعت الهی است (نصر، پیشین، ص ۱۴۶).

از دیدگاه اسلام، عبودیت یکسان همه ی موجودات در برابر خدا، مستلزم آن است که هیچیک از بندگان خدا، خودسر و مستقل حق تحکم و فرمانروایی بر بندگان دیگر نداشته باشد (نفی طاغوت) و زمامدار، مدیر و مدبّر امور زندگی انسانها کسی باشد که خدا او را به حکومت برگزیده است (خامنه ای، ۱۳۷۰، ص ۳۸). نیز از دیدگاه شهید مطهری (ره)، حاکم جامعه ی اسلامی باید عامل به اصولی باشد؛ افکار و اندیشه ها را متوجه اسلام راستین سازد، بدعتها و خرافه ها را از مغزها بیرون براند، به زندگی عمومی از نظر تغذیه، مسکن، بهداشت و آموزش سامان بخشد، روابط انسانها بر اساس برابری و برادری، احساس اخوت و همسانی برقرار سازد و ساخت جامعه را از نظر نظامات و مقررات حاکم، طبق الگوی خدائی، اسلامی قرار دهد (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۷۰).

میزان اهتمام اسلام به اداره ی جامعه از این حدیث قدسی آشکار می شود، پروردگار متعال فرموده اند: به عزت و جلالم سوگند که من به کیفر و عذاب گرفتار می سازم جمعیتی را که به حاکمیت پیشوای ظالم رضایت دهند و تحت لوای آن زندگی کنند، اگر چه این جمعیت در زندگی فردی خود، اهل عبادت باشند، و نیز مورد رحمت و عفو خود قرار می دهم جمعیتی را که تحت لوای حاکمیت پیشوای حق زندگی می کنند، گرچه آنان در زندگی فردی خود اهل عصیان باشند (شفیع مازندرانی، ۱۳۸۴، ص ۴۳). خداوند با این خطاب می خواهد تحولی مفید در اندیشه و روح آن ملت ایجاد کند. سنن و نظامات کهنه و نادرست آنها را براندازد، طرز تفکر آنها را در جهت واقع بینی معقول کند، اخلاق و تربیت آنها را بهبود بخشد و بالطبع بعد از آن استعدادهای علمی، فلسفی، اقتصادی و هنری آنها را شکوفا نماید و در یک کلام تمدن آن ملت را تکامل دهد. آنچه قطعی

و مسلم است، این است که پس از تشکیل حکومت اسلامی و گرد آمدن ملل گوناگون زیر پرچم اسلام، تمدنی عظیم به نام تمدن اسلامی به وجود آمد. در این تمدن ملت‌های گوناگون از آسیا و آفریقا و حتی اروپا شرکت داشتند، و به اتفاق همه ی صاحب نظران، سهم عمده از آن ایرانیان است (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۲۵).

۷-۱. روابط انسانی

مطالعه ی تاریخ بشر و اطوار تمدن آنها، درجه ی ثبات و دوام ساختمان روحی ملل را نشان می دهد (گوستاولوبن، ۱۳۷۷، ص ۲۵). عناصر تمدن هر ملتی در خارج، نماینده روح آن ملت است (همان، ص ۷۰). و روح ملت را باید در روابط انسانی و تمدن آن جستجو کرد.

رابطه انسان با تمدن، خارج از رابطه ی انسان با انسان نیست. در همین رابطه است که نظم اخلاقی - سیاسی و اقتصادی در هنجارهای فرهنگی ظاهر می شود. با رشد زندگی تمدنی، نظم اجتماعی که لازمه ی زندگی جمعی است، زمینه های جدید برای پیدایش ابعاد دیگری از تمدن فراهم می آورد. مراوده های تجاری - فرهنگی، زمینه ی انتقال دست آوردهای یک جامعه را به جامعه ی دیگر فراهم می کند و در چنین شرایطی است که جوامعی قادر می شوند با پیوند دادن فرهنگ خود با فرهنگ مادی و غیر مادی دیگر جوامع، تمدنی را بسازند که دوام آن رشد و توسعه ی بیشتری را به دنبال می آورد (علمدار، ص ۵۶).

در جامعه ی آرمانی، هر فرد همه ی ارتباطش را با سایر افراد بر اساس دو اصل "قسط و عدل" و "احسان" مبتنی می سازد. و مقتضای اصل قسط و عدالت که از اصل احسان به مراتب مهمتر است، این است که هر فرد حقوق و اختیارات و نیز تکالیف و وظایف خود و دیگران را همواره ملحوظ می دارد و در مقام عمل رعایت می کند (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۴۱۸).

رابطه ی انسانها با یکدیگر، باید بر اساس "کرامات ذاتی انسان" که خدا به انسان بخشیده، استوار شود و این اصل باید ضابطه ی همه ی سازمانها و نهادهای اجتماعی باشد. بهره کشی انسان از انسان، در هر شکلی از اشکال تاریخی آن، مبعوض خداوند است و سد راه کمال انسانهاست (مجتهد شبستری، ۱۳۷۸، ص ۱۴۰).

افراد جامعه با تمسک به دین، بعد انسانی خود را ارتقاء می بخشند و در سایه ی چنین ارتقایی به دیگر افراد جامعه، علاقه ی قلبی دارند و هرگز از ضرر آنان خشنود نمی شوند و برای محو ایشان از صحنه ی رقابت تلاش نمی کنند و در چالش های اقتصادی به آنها کمک می کنند و همواره در کنار رقابت اقتصادی با آنان، سعی در یاری شان دارند. به این ترتیب، حیات انسان صحنه ی درگیری و تنازع افراد نمی شود و روح همکاری، جایگزین خصومت ها و کینه توزی ها خواهد شد (جوادی آملی، ۱۳۸۱، صص ۲۳۹-۲۴۰).

انسان، همچنان که در فطرت خویش، مایل به برطرف کردن نیازهای مادی خود است، مایل است رفتارهای او، انسان دوستانه و اخلاقی نیز باشد. همچنان که می خواهد خود را برهاند، مایل است دیگران را نیز از مشکلات برهاند، و همچنان که مایل است بر منافع خود بیفزاید، مایل به برقراری امنیت در جامعه نیز هست.

همان گونه که آزادی را دوست دارد، فساد را نیز نمی خواهد، همان طوری که غرایز مادی دارد، خواسته های معنوی و کمال طلبی نیز دارد. اسلام، مجموعه ی نیازها و ابعاد وجود انسان را در نظر گرفته و به همه ی مصالح او توجه دارد (مسجد جامع، پیشین، ص ۸۱). این دین آسمانی، همه ی افراد را برمی انگیزد تا در درون خویش و خارج از موجودیت خود، تأمل و اندیشه

کنند تا به همکاری برتر و بهتر با هموعان خود برسند. فهم، تدبیر و تبحر در اسلام، در همه ی امور زندگی و در تمام ابعاد آن است (همان، ص ۸۳).

دعوت های قرآن، هم در مکه ی مکرمه و هم در مدینه مشرفه، دعوت های شخصی بین فرد و خدای تبارک و تعالی نبود. می شود گفت که بی استثناء، دعوت های خدا، حتی در آن چیزهایی که وظایف شخصی افراد است بین خود و خدا، از معنای اجتماعی و سیاسی برخوردار است (خمینی، پیشین، صص ۴۸-۴۹).

مذهب اسلام، همزمان با اینکه به انسان می گوید خدا را عبادت کن و چگونه عبادت کن، به او می گوید چگونه زندگی کن و روابط خود را با سایر انسانها چگونه تنظیم کن و حتی جامعه ی اسلامی با سایر جوامع باید چگونه روابطی را برقرار نمایند. هیچ حرکتی از افراد جامعه نیست، مگر اینکه مذهب اسلام برای آن حکمی قرار داده است (همان، ص ۱۱۸). اسلام که یک آیین جاودانی و براساس فطرت و ارضای صحیح تمام خواسته های انسانی، پایه گذاری شده است، به مسأله محبت و همدوستی توجه فراوانی دارد و دگر دوستی در این آیین، مقدس شمرده می شود.

اسلام، همه ی انسانها را از یک ریشه می داند و امتیازهای غلط نژادی، قبیله ای و مادی را به رسمیت نمی شناسد و از آنجا که همه ی آدمیان، آفریده ی خدا و در اصل از یک پدر و مادرند، همگان شایسته ی احترام، دوستی، محبت و راهنمایی هستند. از این رو، پیامبر بزرگ ما (صلی الله علیه و آله و سلم)، منشور آزادی اسلام را ویژه ی گروه خاصی ندانسته، بلکه آن را برای همه ی انسانها آورده است.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: "تَحَبَّبَ إِلَى النَّاسِ يُحِبُّوكَ"، "انسانها را دوست بدار، همگان تو را دوست خواهند داشت".

اسلام، نه تنها به انسانها احترام می گذارد، بلکه بشر دوستی را به جایی رسانده است که به پیروان خود دستور می دهد، همچنانکه به نیک بختی و پیروزی خویش، علاقه مند هستید، برای دیگر انسانها نیز همانگونه باشند (هیئت مولفان، ۱۳۶۱، صص ۵۴-۵۵). و این همان سخن گهربار امام علی (علیه السلام) است به فرزندش محمد حنفیه، که فرمود: "فرزندم، به انسانها نیکی کن، همان گونه که انتظار داری به تو نیکی کنند".

۸-۱- هنر و معماری

فرهنگ، تمدن، صنعت و معماری در دنیای امروز، صرفاً مولود علم، تجربه و تعقل انسانی نیست، بلکه هنر نیز در ایجاد و تعالی آنها دخالت تام دارد، به گونه ای که به یک اعتبار می توان گفت: "هنر، اوج تمدن و صنعت است" و بدون آن، صنعت و تمدن، فاقد "ساحت روحانی" خواهد شد. حقیقت این است که ذوق هنری، تنها در این مقوله ها محدود نمی شود بلکه در دین، سیاست، فلسفه و بسیاری امور دیگر نیز تجلی می گردد. متقابلاً دین، سیاست، فلسفه، عرفان و ... نیز تأثیر خود را بر روی "هنر" باقی می گذارند؛ دین، جنبه ی "ایدئولوژیک" به هنر می دهد. سیاست آن را مناسب و مساعد ظرف سیاسی خاص می کند و به آن تعین زمانی و مکانی می بخشد.

وجود انسان وقتی متوجه آن "منبع وجود" شد، طبیعی است که روح به سوی جاودانگی می کند، چرا که هدف او کمال مطلق است. بنابراین، هنر جاودانه و پویا، هنری است که در اختیار این بُعد از وجود انسان، یعنی جاودانه طلبی و کمال خواهی او باشد. طبیعی است هنری که در خدمت چنین بخشی از وجود یا چنین احساسی از انسان قرار گیرد، بهخ طور دائم در حال

پویایی، کمال و بساطت بوده و مشوق انسان برای گام نهادن به مرحله‌ی کمال و بالطبع باعث پیشرفت خود انسان خواهد بود. لذا چنین هنری در هر حال رو به سوی تکامل و تعالی است.

ریشه دارترین هنرها، هنری است که در ادیان سابقه و ریشه دارد تلاش برای قرار دادن این پدیده الهی (هنر) در خدمت شناخت ذات احدیت، مقدس ترین کوششی است که انسان، از همان آغاز تاریخ، از خود نشان داده است، کوششی که هدف آن ضمناً شناخت انسان و فراهم ساختن زمینه‌ی سیر انسان بخ سوی کمال مطلق و نیل به "خداگونه" گی انسان است.

روشن است "دین"، چون از سوی خداوند-به واسطه‌ی پیامبران(ع)- به جانب بشر فرستاده می شود، همزمان با زمینی شدن و بشری شدن آن، به نوعی ابزار فرهنگی جهت درست زیستن و بقاء تبدیل می شود، و در این حال، هنر نزدیکترین مقوله‌ی معنوی و تعالی بخش است، که در جوار دین قرار می گیرد.

در واقع، هنر و دین، الفتی آغازین دارد. ما به جانب سرچشمه‌ی دین که حرکت می کنیم به "هنر - دین" می رسیم و به سوی سرچشمه‌ی هنر که می رویم، ناگزیر به "دین - هنر" می رسیم. و رهبر معظم انقلاب اسلامی فرموده اند: "هنر، دمیدن روح تعهد است در انسانها." (هیئت مولفان، پیشین، صص ۱۲-۱۳)

همه‌ی تمدن ها نوعی هنر و اشکالی از آنچه که آن را هنر می نامیم، به وجود آورده اند (لوکر، ۱۳۸۲، ص ۳۳۷). هنر سنتی تمدنهای بزرگ، که وابسته به دین است، وسیله‌ای برای ابراز حقیقت بود. یکی از نویسندگان غربی می گوید: در طول هزاران سال، موضوع اصلی خلاقیت هنری، ابراز یا حفظ و نگهداری اشکالی از حقیقت بوده است. (همان، ص ۳۴۱)

هنر دینی، ابزار قدرتمندی برای ایجاد ارتباطات دینی در سطوح میان فردی، میان گروهی و میان فرهنگی است (محمدی، ۱۳۸۲، ص ۳۷۳). هنر همواره یک واسطه‌ی مناسب برای انتقال مفاهیم دینی بوده است (همان، ص ۳۷۴). و در این میان، هنر معماری نیز ابزاری برای انتقال ایده‌ها و پیام هاست (همان، ص ۳۸۵). در واقع قسمتی از وظیفه‌ی پیوند بین جهان مادی و عقاید معنوی را معاری به عهده می گرفت. انسانها ابنیه‌ای می ساختند که به نحوی، این فاصله‌ی وحشتناک بین جهان بالا و جهان پایین را پل زنند و جهان مادی، جهان معنوی و علوی را به وسیله‌ی ابنیه‌ی سر به فلک کشیده و عظیم که اغلب در آن تشبیه و استفاده از طریق جادوی سمپاتیک نقشی داشت بهم مربوط سازند.

اغلب نیز به تقلید از درختانی که سر به فلک می کشید و سر به آسمان می سایید، مناره‌هایی می ساختند و آن را وسیله‌ی نزدیک شدن به خالق و نیروهای طبیعت قرار می دادند، و بنابراین، بی دلیل نیست که مناره و آتشکده یا مسجدی که محل آتشگاه یا محراب آن در زیر قبه‌ی گنبد قرار می گرفت را محل پرستش، دعا و راز و نیاز خود قرار می دادند (نیرنوری، ۱۳۷۹، ص ۸۱).

امکنه‌ی مذهبی، جایی برای گردهمایی و ارتباط میان دین داران هستند، وگرنه ارتباط فرد مؤمن با خدای خویش، به صورت فردی، بدون چنین فضاهایی نیز قابل تحقق است. بنابراین، امکنه مذهبی، جایی برای ارتباط گروهی مؤمنان با خداوند یا امر مقدس و ارتباط مؤمنان و دین داران با یکدیگر است. این ارتباط ثانویه، طبیعتاً از جنس همه‌ی ارتباطات جاری میان انسانها نیست، بلکه به حوزه‌ی دین مربوط می شود. ادیانی که شأن اجتماعی یا ایدئولوژیک دارند یا پیدا می کنند، از این گردهمایی‌ها، جهت اهداف اجتماعی خویش بهره می گیرند. همچنین برای گسترش حیطه‌ی نفوذ یک دین و نهادینه شدن آن، این گونه اماکن ضرورت پیدا می کنند (محمدی، همان، ص ۳۵۸).

جلوه گاه حقیقت هنر، همچون تفکر اسلامی، عالم غیب و حق است. به عبارت دیگر، حقیقت از عالم غیب برای هنرمند متجلی است و همین جهت، هنر اسلامی را عاری خاصیت مادی طبیعت می‌کند، هنرمند مسلمان در نقوش قالی، کاشی، تذهیب و حتی نقاشی، که به نحوی مانع حضور و قرب به جهت جاذبه‌ی خاص است، نمایش عالم ملکوت و مثال را که عاری از خصوصیات زمان، مکان فضای طبیعی است، می‌بیند. نکته‌ی اساسی‌ای که باید در هنر اسلامی بدان توجه نمود "توحید" است. تفکر توحیدی چون دیگر تفکرهای دینی و اساطیری در معماری مساجد، تجلی تام و تمام پیدا می‌کند. معماری مساجد و تزئینات آن، در گنبد و مناره‌ها، موزائیک، کتیبه‌ها و نقوش مقرنس کاری، فضایی را ابداع می‌کند، که آدمی را به روحانیت فضایی - ملکوتی پیوند می‌دهد. زیرا معماران، نقاشان و خطاطان در تمدن اسلامی، پیشه‌ورانی مؤمن هستند (مددپور، ۱۳۷۷، ص ۱۹۶).

اسلام تمام شئون حیات، به دو عنصر محوری اهمیت می‌دهد و همگان، به ویژه دولت مردان را مسؤول تأمین آن دو رکن اساسی می‌داند. یکی استحکام عمل و دیگری هنرمندی و زیبایی آن است. یعنی کاری که مطابق علمی نباشد چون متقن و استوار نیست، مقبول نیست و کاری که در عین اتقان و استواری، هنرمندانه و زیبا نیست، مطبوع و مطلوب نخواهد بود. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره‌ی عنصر محوری نخست، چنین فرمود: "ان الله يحب اذا عمل احدكم عملاً ان يتقنه" (نهج الفصاحه/ج ۲/ص ۶۸۳)، یعنی: "آنچه محبوب خداست، کار محکم و عمل متقن است." و درباره‌ی عنصر محوری دوم چنین فرمود: "يُحِبُّ عَمَلُ انَّ اللهَ يَحْسِنُ الْعَمَلُ اذا عَمَلَ ان يَحْسِنَ" (نهج الفصاحه/ج ۲/ص ۶۹۱)، یعنی: "آنچه محبوب خداست، کار هنرمندانه، ادیبانه و زیباست." خداوند نیز جهان را با دو اصل استحکام و زیبایی آفریده و دوست دارد که جانشین او در زمین، انسان وارسته‌ای باشد. رعایت دو اصل یاد شده، حافظ تمام اصول و معیارهای زیست محیطی است، زیرا استحکام و زیبایی، مایه‌ی پالایش فضای زندگی است و فضای پالوده، پایدار خواهد بود، همان طور که محیط آلوده، زودنی و از بین رفتنی است (جوادی آملی، ۱۳۸۲، صص ۱۹۹-۲۰۰).

هنر اسلامی، فضایی تهی می‌آفریند؛ همه‌ی اضطرابها و وسوسه‌های افسار گسیخته‌ی دنیا را از میان بردارد و به جای آن، نظم و نظامی می‌آفریند که مبین توازن، صفا و آرامش است. از این جا به وضوح می‌توان در یافت که، وضع و مقام معماری در اسلام، بسایر بنیادی و مهم است. لذا مهمترین و برجسته‌ترین جلوه‌ی هنرهای مقدس بویژه در اسلام، معماری است (نبوی، ۱۳۸۱، ص ۷۲).

نتیجه گیری

پس از بررسی موضوع نتایج ذیل حاصل گردید:

- از دیدگاه دین ارکان تمدن را چنین می‌توان معرفی نمود: ۱- علم، زیرا عوامل مادی و معنوی تمدن بر محور علم استوار است. ۲- عقل، زیرا تا دین منطبق بر عقل نباشد محال است موجب آبادی عالم گردد. ۳- اخلاق، زیرا پیدایش مدنیت بدون اخلاق، امکان پذیر نبوده است. ۴- سیاست. ۵- معنویت. ۶- فرهنگ. ۷- حاکم و حکومت. ۸- هنر و معماری.
- از ارکان تمدن، حکومت است و مشارکت مردمی از ارکان اساسی حکومت دینی است. چنین حکومتی، بر اساس پشتوانه‌ی مردمی قوام می‌یابد و بدون آن، تشکیل و استمرار حاکمیت ممکن نیست. بنا به تصریح متون نقلی دینی،

حاکمیت خداوند و حکومت دینی، تنها وقتی محقق می شود که مردم نیز چنین قدرت و حاکمیتی را پذیرا شوند. مکرر بیان شده است که حکومت دینی بدون حمایت مردم نه توان تشکیل دارد و نه توان استمرار، به گونه ای که اگر بالاترین فرد معصوم، همانند حضرت علی (علیه السلام) بر صدر آن قرار گیرد، اما مردم از پشتیبانی او و حکومتش سرباز زنند، چنین حکومتی، کارایی نخواهد داشت.

- از منظر دین حکومت و مدیریت جامعه، تنها از آن میر و مدبر مطلق هستی است. «انّ الحکم الاّ لله» (یوسف/۴۰) و نیز تنها کسانی می توانند عهده دار این سمت شوند که از سوی پروردگار (به طور مستقی یا غیر مستقیم) برگزیده شوند و در مسیر حکومت الهی گام بردارند. از منظر اسلام، در نهایت، خداوند تنها قانونگذار است. آدمی قدرت وضع قانون در خارج از دایره ی شریعت را ندارد و باید از قوانینی که خداوند برایش فرو فرستاده است تبعیت کند. اسلام، دین را به عنوان قانون اساسی زندگی فردی-اجتماعی، در تمام شئون فرهنگی، اقتصادی، نظامی و... می داند. که آن را به منظور قیام مردم به قسط و عدل که از ارکان اصیل صلح و تمدن جهانی است، معرفی می کند.

- فرهنگ، جامع علوم و ادیان است. در تاریخ تمدن بشری، نه دین بی فرهنگ داریم و نه فرهنگ بی دین. و از فاکتورهای مهم دینی در مقوله ی فرهنگ و تمدن سازی، قلم و کتابت است، به شکلی که خداوند می فرماید: «ن و القلم و ما یسطرون» (قلم/۱). قلم، یکی از جنبه های مهم پیشرفت فرهنگ و تمدن اسلامی است، تا جایی که باعث یکپارچگی فرهنگی مسلمان شده است. در مورد فاکتور کتابت نیز بزرگان گفته اند: «بررسی مطالعه ی سیر شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی، بدون بحث و پژوهش درباره ی چگونگی پیدایش و مسئله ی آشنایی مسلمانان با کتابت و امر نگارش ناقص خواهد بود».

- هنر، اوج تمدن و صنعت است که بدون آن، صنعت و تمدن فاقد ساحت روحانی (معنویت) خواهد شد. وجود انسان وقتی متوجه آن منبع وجود (خداوند متعال) شد طبیعی است که رو به سوی جاودانگی می کند، چرا که هدف او کمال مطلق است. بنا براین؛ هنر جاودانه و پویا هنری است که در اختیار این بُعد وجود انسان، یعنی جاودانه طلبی و کمال خواهی او باشد. در واقع هنر و دین آلفتی آغازین دارند. روشن است که دین چون از سوی خداوند به جانب بشر فرستاده می شود، همزمان با زمینی شدن و بشری شدن آن، به نوعی ابزار فرهنگی جهت درست زیستن و بقاء تبدیل می شود و در عین حال، هنر نزدیکترین مقوله ی معنوی و تعالی بخش است که در جوار دین قرار می گیرد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

- ۱- جوادی آملی، عبدالله، انتظار بشر از دین، نشر اسراء، قم ۱۳۸۲.
- ۲- جوادی آملی، عبدالله، بنیان مرصوص، امام خمینی (ره)، نشر اسراء، قم ۱۳۸۳.
- ۳- جوادی آملی، عبدالله، حکومت دینی، نسبت دین و دنیا، بررسی و نقد نظریه ی سکولاریسم، نشر اسراء، قم ۱۳۸۱.
- ۴- پارسانیا، حمید، سنت، ایدئولوژی و علم، مرکز آموزش و پژوهش های حوزه، قم، ۱۳۸۰.

- ۵-ثواقب، جهانبخش، نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۹.
- ۶-حلبی، علی اصغر، تاریخ تمدن اسلام (بررسی چند در فرهنگ و علوم عقلی اسلامی)، نشر اساطیر، ۱۳۷۲.
- ۷-خامنه ای، سید علی، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۰.
- ۸-خرمشاهی، بهاء الدین، فرهنگ و دین (برگزیده مقالات دایره المعارف دین)، هیئت مترجمان، ویراسته میرچادالیاده، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۹-شفیع مازندرانی، سید محمد، رهنمودهای جاودانه (شرح وصیتنامه امام خمینی(ره))، نشر هاجر، قم ۱۳۸۴.
- ۱۰-علمداری، کاظم، بحران جهانی و نقدی بر نظریه ی برخورد تمدنها و گفت و گوی تمدنها، نشر توسعه، تهران، ۱۳۸۱.
- ۱۱-علامه جعفری، فلسفه دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه ی اسلامی، تهران ۱۳۷۸.
- ۱۲-فراستخواه، مقصود، دین و جامعه، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۳-قربانی، زین العابدین، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۴-قنبری، بخشعلی، حکومت معنویت، دفتر نشر معارف، تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۵-کاسریر، زبان و اسطوره ها، مترجم، محسن ثلاثی، نشر نقره، تهران ۱۳۶۷.
- ۱۶-لوکر، ژرار، جهانی شدن فرهنگی از مونی برای تمدنها، انتشارات وزارت امور خارجه، مترجم: سعید کامران، تهران ۱۳۸۲.
- ۱۷-گوستاولوین، تطور ملل، مترجم: علی دشتی، نشر اساطیر، تهران ۱۳۷۷.
- ۱۸-مجتهد شبستری، محمد، ایمان و آزادی، طرح نو، تهران ۱۳۷۸.
- ۱۹-محمدی، مجید، دین و ارتباطات، انتشارات کویر، تهران ۱۳۸۲.
- ۲۰-مدرسی، محمد تقی، اصول و پایه های تمدن اسلامی، مترجم: محمد صادق پارسا، انتشارات محبان الحسین، تهران، ۱۳۷۹.
- ۲۱-مطهری، مرتضی، دین و دوران، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، تهران ۱۳۸۲.
- ۲۲-مطهری، مرتضی، نهضت های اسلامی صد ساله ی اخیر، انتشارات صدرا، تهران ۱۳۷۸.
- ۲۳-مددپور، محمد، حکمت معنویت و ساحت هنر (تأملاتی در زمینه ی سیر هنر در ادوار تاریخ)، دفتر مطالعات دینی(حوزه ی هنری)، تهران ۱۳۷۷.
- ۲۴-مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق(علیه السلام)، انسان بر آستان دین، خلاصه آثار شهید مطهری، تهران، ۱۳۸۰، دفتر سوم، فصل دوم، ص ۱۳.

۲۵- مسجدجامعی، علیرضا، اسلام آیین برگزیده (نگاهی به دین شناسی تطبیقی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بخش سوم، ۱۳۸۳، تهران، ص ۳۹۶

۲۶- مصباح، مجتبی، فلسفه اخلاق، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ۱۳۷۸.

۲۷- مصباح یزدی، محمد تقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، شرکت چاپ و نشر بین المللی سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۷۹.

۲۸- خمینی، روح الله، آیین انقلاب اسلامی، مؤسسه تنظیم نشر آثار امام (ره)، تهران، ۱۳۷۴.

۲۹- خمینی، روح الله، اسلام ناب در کلام و پیام امام خمینی (ره)، مؤسسه تنظیم نشر آثار امام (ره)، تهران ۱۳۷۴.

۳۰- میرمدرس، سید موسی، جامعه برین (جستاری در جامعه دینی و جامعه مدنی)، بوستان کتاب، قم ۱۳۸۰.

۳۱- نصر، سید حسین، آرمانها و واقعیتهای اسلام، مترجم: انشاءالله رحمتی، نشر جامی، تهران، ۱۳۸۲.

۳۲- نیرنوری، حمید، سهم ایران در تمدن جهان، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۷۹.

۳۳- هیئت مؤلفان - مؤسسه راه حق، برخی از مسائل زندگی ساز اسلام، قم، ۱۳۶۱.

۳۴- ولایتی، علی اکبر، پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۳.

۳۵- ویل دورانت، تاریخ تمدن مشرق زمین (گاهواره تمدن، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی)، تهران، ۱۳۷۰.

مقالات:

۱- پور عزت، علی اصغر، ضرورت توسعه فرهنگ عدالت پذیر برای نیل به جامعه عدل محور، فصلنامه تخصصی انتظار، مرکز تخصصی مهدویت، سال سوم، شماره هشتم و نهم، تابستان و پاییز ۱۳۸۲.

۲- فصلنامه صباح، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم، شماره های ۹ و ۱۰، ۱۳۸۲.